

یک فنجان چای سبز

شریدین لوفانو

مترجم وحید خلیلی

www.ketab.ir



انتشارات آنامید

سرشناسه	: لغتو، جوزف شریدن، ۱۸۱۴-۱۸۷۲ م.
عنوان و نام پدیدآور	: Le Fanu, Joseph Sheridan, 1814-1873
مشخصات نشر	: یک فنجان چای سبز / شریدن لوفانو؛ مترجم وحید خلیلی.
مشخصات ظاهری	: تهران: آنامید، ۱۴۰۰.
شابک	: ۸۹ ص.: ۲۱×۱۴ س.م.
وضعیت فهرست نویسی	: 978-622-6500-64-7
یادداشت	: فیبا
	: عنوان اصلی: Green tea, 2016.
عنوان دیگر	: چای سبز.
موضوع	: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۱۹ م.
	: English fiction -- 19th century
سناسه افزوده	: خلیلی، وحید، ۱۳۶۴-، مترجم
رده بندی کنگره	: PZ۲
رده بندی دیویی	: ۸/۸۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۶۹۸۲۰۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا



یک فنجان چای سبز

نویسنده: شریدن لوفانو

مترجم: وحید خلیلی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱ چاپ: دیجیتال

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

صفحه آرای: سودابه بیات

شابک: ۷-۶۴-۶۵۰۰-۶۲۲-۹۷۸

انتشارات آنامید

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۷۹۰۰۶ - ۶۶۴۶۶۵۲۱

قیمت: ۲۰۰۰۰

فهرست

پیشگفتار	۵
فصل اول: دکتر هسلیوس بازگو کرد که چگونه	۹
فصل دوم: دکتر از لیدی ماری سوالاتی پرسید و او پاسخ داد	۱۹
فصل سوم: دکتر هسلیوس موضوعی در کتب لاتین انتخاب کرد ..	۲۵
فصل چهارم: چهار چشم در حال خواندن بود	۳۱
فصل پنجم: دکتر هسلیوس به ریچموند فرا خوانده شد	۳۷
فصل ششم: چگونه آقای جنینگز دوستانش را ملاقات کرده	۴۳
فصل هفتم: سفر: مرحله اول	۵۱
فصل هشتم: مرحله دوم	۵۹
فصل نهم: مرحله سوم	۶۷
فصل دهم: خانه	۷۳
خاتمه: کلامی برای آنان که رنج می کشند	۸۵

پیشگفتار

مارتین هسلیوس پزشک آلمانی اگرچه با دقت در پزشکی و جراحی تحصیل کرده‌ام، هرگز به صورت عملی به آن نپرداختم. علیرغم این موضوع به هر دو رشته عمیقاً علاقه مند بودم و مطالعه هر یک را ادامه دادم. نه هوس و نه بطالت هیچ یک منو وادار به انجام و ادامه کارم نکرد. یک خراش بسیار ناخوشایند در دستم ایجاد شد. این خراش بی اهمیت باعث شد دو تا از انگشتانم بلافاصله قطع بشوند و آنها را از دست بدهم و مهمتر و درناکتر اینکه سلامتیم به خطر افتاد و باعث شد دوازده ماه خانه نشین بشوم.

در اوج سرگردانی با دکتر مارتین هسلیوس که مثل خودم، یک پزشک و عاشق حرف‌هاش بود آشنا شدم. برخلاف من، سرگردانی او داوطلبانه بود. او به عنوان یک مرد از شرایط آسان

آنطور که پدران ما در انگلستان ازش صحبت کرده بودند بهره‌ای نداشت. اولین بار که او را دیدم مرد مسنی بود که سی و پنج سال از من بزرگتر به‌نظر می‌رسید. دکتر را مثل یک استاد می‌دیدم. دانش او بسیار زیاد بود و درک او از امور شهودی بود. او همان مردی بود که می‌توانست الهام بخش یک جوان علاقه‌مند باشد، مانند من، با هیبت و با شور و شغف بود. تحسین من از این موضوع در گذر زمان خودش را بخوبی نشان داده بود گویی روح تازه گرفته بود. مطمئن هستم که این خصوصیات را به خوبی در خودش ایجاد کرده بود.

برای نزدیک به بیست سال منشی پزشکی دکتر بودم. او مجموعه‌ای عظیم از مقالات را در اختیار من قرار داد تا آنها را مرتب و طبقه‌بندی کنم. درمان بعضی از بیماران برایش جنبه کنجکاوی داشت. او دو برداشت کاملاً متفاوت و مجزا از موضوعات داشت. از یک طرف هر آنچه که مشاهده می‌کرد و می‌شنید را به‌عنوان شخص عامی باهوش تفسیر می‌کرد، و زمانی‌که در این حالت بود بیمار را از درب ورودی سالن

کلینیک در روشنایی روز تا دروازه‌های تاریک غار مرگ می‌برد،
 و در زمانی که به تخصص پزشکی برمی‌گشت با تمام نیرو و
 اصالت نبوغ به کار تجزیه و بیماری می‌پرداخت.

هر جایی که پرونده‌ای زیر دستم قرار می‌گرفت یا برایم
 بسیار سرگرم‌کننده بود یا همانند یک خواننده عامی به دور از
 تخصص فقط برای جذابیت کار به آن توجه می‌کردم هیچ‌ان
 می‌آفریدم.

با تغییرات جزیی در زبان و البته در اسامی این داستان را
 نوشتم. راوی دکتر مارتین هسیوس است. موضوع این داستان
 را از میان حجم زیادی از مقالات و نوشته‌های دکتر در طول
 سفرش به انگلستان که حدود شصت و چهار سال پیش بود پیدا
 کردم.

موضوع برمی‌گردد به سری نامه‌های دکتر به نزدیکترین
 دوستش پروفسور وان لو که اهل لیدین بود. پروفسور پزشک
 نبود، او شیمی دانی بود که تاریخ، متافیزیک و داروسازی
 می‌خواند و حتی نمایشنامه هم می‌نوشت.